

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده  
شهر اسن - المان  
۲۳ اپریل ۲۰۰۴

به پاسِ قدردانی از همدردی و سرودهٔ جنابِ محترم الحاج استاد  
محمد نسیم اسیر بنام (اظهارِ همدردی) این سبزی برگِ ناچیز  
خدمت‌شان تقدیم است، امید به زیورِ پسندِ خاطرِ آن بزرگوار  
قرار گیرد.  
با عرضِ حرمت و احترام

## اظهارِ سپاس

دستِ تقدیر ، تیغ‌کین دارد  
هر کمینه به ما کمین دارد  
بسکه سوزید ، هست و بود مرا  
آشنا ، هدیه آن و این دارد  
ریشه و برگ و بار و ساقه بُرید  
آن کسی ، نسبتِ قرین دارد  
قامتم را خماند، (مرگِ) پدر  
کی برادر ستم ، چنین دارد  
تیغی گر سر برید ، باکی نیست  
وا ز ابریشمی که چین دارد  
من به قربانِ دشمنِ دانا  
تیغِ او زخمِ نازنین دارد  
خویش و قوم و برادرِ نادان  
هر یکی مارِ آستین دارد

گهی با نیش و گاهی با دندان  
گَز و مَز ها و آفرین دارد  
دستِ هر ناکسی که بگرفتم  
کس شد و شخصیت ، نوین دارد  
شدی پاداشِ ما ، دَو و دُشنام  
خامه ام ناله و حنین دارد  
چشم پوشیدم از جفا و ستم  
آشنا جورِ واپسین دارد  
نمک و مرچ تند ، هر لحظه  
روی زخمِ دلم ، عجین دارد  
عاقبت راهِ خود عوض کردم  
باز هم ، طعنِ آتشین دارد  
بعد ازین ، گوشِ خود نمایم کر  
قلم ، پاسُخِ متین دارد  
دست و دل را بُریدم از اشرار  
زانکه هریک ، دلِ چخین دارد  
تا شدم یار و همدمِ ابرار  
حرفِ شان ، شیر و انگبین دارد  
هر یک از دوستانِ فرهنگی  
مرهمی ، بر دلِ غمین دارد  
مهربان چون پدر ، به فرزندان  
آسمان و ، هم از زمین دارد  
گاه و بیگاه و هم صباح و مساء  
از یسار و هم از یمین دارد  
یکی زان جمله ، آن ( خدای غزل )  
چون پدر مهرِ راستین دارد  
نامِ والای شان جنابِ ( اسیر )  
( یا ) و ( میم ) بعدِ ( نون ) و ( سین ) دارد  
با مسماست ، اسمِ حضرتِ شان  
مژده از جنتِ برین دارد  
همچو لعلِ مُذاب ، بی غل و غش

سُفته هایش ، دُرِّ ثمین دارد  
سخنانش ، ملیح و بانمکست  
گفت و گو نغز و شکرین دارد  
لحنِ او تازه میکند دل و جان  
نغمه چون بلبل بهین دارد  
مهرش از بس فتاده در دل من  
آرزوی درش ، جبین دارد  
خاطرِ دوستان ، ز خُلقِ خوشش  
باغِ دل موجِ یاسمین دارد  
میبرد دل ز کف ، به استادی  
دامی از زلفِ ، عنبرین دارد  
نرخِ قند و عسل رود بالا  
گر تبسم به لب ، مکین دارد  
خانهٔ دل شود خراب و تُراب  
زان نگاهی ، که اولین دارد  
مرغِ دل شد ( اسیر ) دیدارش  
دل و جان نزد او رهین دارد  
« نعمت » از تشنگانِ چشمهٔ حُب  
آبِ حیوان اگر معین دارد